



۲۰۱۷/۰۵/۳۱



م. اسحاق نگار

به مناسبت خون ریزی اخیر کابل

گر از بسیط زمین عقل منهدم گردد
به خود گمان نبرد هیچ کس که نادان است
(سعدی)

آن که چشم بسته دنبال دیگران می رود به عقل خود اهانت می کند!
امروز صبح باز وقتی خبرها را شنیدیم از انفجار عظیم و جان باختن نود تن در کابل صحبت می کرد؛ آهی از دلم بر لب دوید و خیال تند پرواز در بسیاری از خانه های کابل سر زد و دید که گلیم های ماتم گسترده بود و زنان و مردان بسیار فریاد می زدند و به خاطر نعش هایی که از بد حادثه در محضر ماتم داران وجود نداشتند بر سر و صورت می زدند.

حکیم ناصر خسرو قبادیانی را با شعرش که برای عقاب سروده است به یاد آوردم. او در آن شعر می گوید:

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست
و ندر طلب طعمه پر و بال بیاراست
ناگه ز کمینگاه یکی سخت کمائی
تیری ز قضای بد بگشاد برو راست
بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز
وز آبر مر اورا بسوی خاک فرو کاست
گفتا عجیبت این که ز چوبی و ز آهن
این تیزی و تندی و پریدن ز کجا خاست
زی تیر نگه کرد و پیر خویش برو دید
گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

ما افغان ها و اگر اندکی عام تر بگویم ما مسلمان ها چندین قرن است که گرفتار نفاق و چند دستگی شده ایم و به جای اینکه انگشت شهادت را به سوی سینه های خود بگیریم و خود را ملامت کنیم؛ با نوعی تبختر انگشت به سوی دیگران دراز و با این عمل خود را تبرئه کرده ایم. دُرست مثل گناهکاری که هنگام پشیمانی از گناه شیطان را ملامت عمل خود قرار و بدین ترتیب خود را تسلی داده است.

خدا غریق رحمت کند معلم سلطان جان بلخ را که می گفت:

« وقتی آلت شهوت مرد سر بلند می کند و قد بر می افرازد برای مرد می گوید:

«ته هیخ غم مکوه زه پخپله پاچایم او د هر خه او هر خوک خواب ویلای شم»

ولی وقتی رفت و مرتکب زنا شد آلت شهوت سر را خم می اندازد و می گوید:

«اوس نو ته پوه شه؛ قاضی پوه شه!»

آری بعد از ارتکاب گناه (نه مانند حضرت یوسف (ع) پیش از ارتکاب گناه) است که مسلمان سر خجلت بر زمین می افکند و می گوید: «لعنت به کار بد تو شیطان!» ولی این بدبختانه دیگر دیر است و خصلت پیمبرانه همان که پیش از ارتکاب گناه از شرّ شیطان به خدا پناه ببری و از معرکه گناه دوری کنی.

از مقصود دور نیفتیم که می گفتیم ما سال هاست که دیگران را مسؤول جرم خود قرار داده ایم و به جای اینکه به نیروی خدای عظیم و عقل سلیم با خود بجنگیم یک لعنت به کار بد این یا آن گفته خود را تبرئه کرده ایم.

آری بامک پست ما امپریالیسم امریکا؛ استعمار کهنه کار برتانیه؛ پاکستان؛ ایران؛ عربستان سعودی؛ یهود؛ نصاری و کی و کی است ولی ما که عقل سلیم خدا داد خود را در گرو این و آن داده ایم و از دو مستتطق «چرا» و «به چه دلیل» تا بخواهی فرار کرده ایم هرگز ملامت نبوده ایم و باز هم مانند حکیم ناصر خسرو به خدا گفته ایم:

اگر ریگی به کفش خود نداری

چه حاجت بود شیطان آفریدن

خدا می خواست نیروی مقاومت را در شخصیت ما بیفزاید تا با نفس و شیطان بجنگیم و از شکست شیطان سرشار از نیروی خدا گونگی شویم که اگر امتحان نمی بود خوانده و ناخوانده برابر می شد. آنکه از مقاومت در برابر وسوسه لذت نبرد بالطبع در برابر شیطان گناه ذلیل می شود. سیاست حربه ای است که دولت ها با استفاده از آن منفعت را به سوی خود جلب و زیان را از خود دفع می کنند و انسان به حربه دروغ نیز همین کار را می کند به همین دلیل است که سیاست بدون دروغ ناممکن است.

آیزاک گولد برگ متوفا ۱۴ جولای ۱۹۳۸ منتقد امریکایی در باره دیپلوماسی یعنی سیاست عملی سخنی دارد که من برای فهم بهتر آن را به این دو بیت ترجمه می کنم:

گر توانی که با هنرمندی

زشت را جلوه ای دهی دیگر

این سیاست که تو به دست آری

بدترین را به شیوه بهتر

دولت های جهان که قصد دارند منفعت را بسوی خود جلب و ضرر را از خود دفع کنند به حيله های رنگارنگ متوسل می شوند و از دیپلوماسی استفاده می کنند. مگر تجار را نمی بینید که با چه حيله ها متاع ارزان را با هنر اعلان تلک گردن مشتری می کنند اگر تاجر صادفانه برای تان بگوید که در تله بوتي که از او می خرید کاغذ مقوا و در رویه اش نیز از چرم مصنوعی استفاده نموده است و اگر به قوت از جوی خیز بزیند تله اش از رویه جدا می شود و شما را در میدان خدا و راستی رها می کند آن بوت را می خرید؟ پس از هیچ دولت دنیا به شمول دولت خود انتظار راستی نداشته باشید که خدا برای تشخیص حق از باطل برای تان عقل سلیم داده است. حالا مدت هاست که ما از دست پاکستان سر به دیوار می کوبیم که در امور داخلی ما مداخله ها دارد و حال آنکه سال هاست پاکستان فقر و بیچارگی ما را دیده و از هر دو حربه تمیيع و تخویف در برابر ما و شما استفاده کرده است. وقتی که روس ها بر افغانستان تجاوز کردند پاکستان و دیکتاتور آن ضیاء الحق که برای استحکام قدرت خود اسلام اسلام می گفت غم اسلام را نداشت بلکه می خواست جلو سیل تجاوز روس در افغانستان گرفته شود.

این ضیاء الحق بود که نظر امریکا و متحدین غربی اش را به سوی جهاد افغانستان جلب کرد و امریکا نیز که دید ممکن است جنگ سرد را در افغانستان پبزد آمد و کمک های ممکن را در اختیار افغان ها گذاشت اما ما دیگر در افغانستان سیاستمداران مستقل و مبتکر نداشتیم. داکتر نجیب که شاید از اوضاع خود و کشورش درس عبرت گرفته بود بدبختانه قبلاً در مرداب دست نشانگی غرق شده بود و رهبران مجاهدین نیز در آن اوضاع و احوال نمی دانستند که غرب و متحدینش در پیکار بر ضد روس از آنان استفاده ابزاری می کنند مغرور نشئه پیروزی بودند و فکر می کردند که نجیب الله سقوط و آنان بر اریکه قدرت جلوس می کنند.

متأسفانه رهبران مجاهدین نیز اسیر وسوسه قدرت انحصاری گردیدند و زود به جان همدیگر و به جان مردم افتادند. پاکستان که اینان را آزموده و قبلاً غرور ملی شان را پشت دروازه های کمشنری خاص افغان ها شکسته بود در افغانستان دولتی می خواست که فرمان پذیر او باشد ولی جنگ تنظیم ها با همدیگر افغانستان را در دایره معیوبه انارشیزم و بی دولتی افکنده و زمینه سوء استفاده را برایش آماده کرده بود. طالبان که از کودکی در مدارس پاکستانی درس بنیادگرایی و تندروی را خوب آموخته و از شکست روس در کشور سرشار غرور و خود بینی بودند کشور خود را از یک سو لانه تروریسم بین المللی ساختند و از سوی دیگر پولی نداشتند که خرج نیروهای جنگی خود کنند بنا بر این چنانکه ببید میگوید:

کسی مباد اسیر شکنجه افلاس

که آدمی به سر دار به ز ناداری

طالبان نیز سخت اسیر شکنجه افلاس بودند و چاره این اسارت را نیز گنج باد آورد مسلمانان ساده دل می توانست بکند. در اروپا و امریکا؛ کانادا و استرالیا هیچ مسجد نبود که روزهای جمعه از مقتدیان خود اعانه جمع نکنند و طالبان نیز برای حصول این اعانه ها به خواست های تروریسم بین المللی تمکین می کردند و چون احساسات تند انقلابی بر عقل سلیم شان غلبه داشت و دولت های همسایه نیز که در عرصه شطرنج افغانستان تلاش داشتند حریف خود را مات کنند برخی بر شانه طالب و برخی هم بر شانه مخالف طالب که قدرت خود را از دست داده در پناهگاه خواجه بهاءالدین اقامت اختیار نموده بودند تپ تپ های شادباش و آفرین می کوفتند. نه این یکی می دانست که خام

خیالی های تروریزم بین المللی سبب حادثه یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ می شود و پای اکوان دیو را در افغانستان باز می کند و اکوان دیو نیز در بمباری های چهل روزه اش بوریای رژیم طالبان را جمع می کند و آن یکی که در خواجه بهاءالدین چار سیره انداخته بود نمی دانست که بی پنجاه و دو های اکوان دیو کوکب بخت طالب را وادار به افول می نماید و تاج پادشاهی را بر سر اینان می گذارد اما اکوان دیو مجبور بود که منافع خود را در نظر بگیرد و اقتدار را به کسی بدهد که یار وفادار باشد و نه ناسپاس جفا کار اما کسی را که برگزیدند به اصطلاح «نه مرد ره آخرت و نه زن دنیا» آدمی بیخاصیت که نه با کس دوست بود و نه هم دشمن و به همه می گفت هر چه می خواهید بکنید ولی پول های رشوه را در دوی مبرید و در همین جا بلند منزل بخرید و اینک منابع امریکایی فاش کرده اند که وی یکی از سلاطین سرمایه گذاران دبی است. به هر صورت مسأله اساسی این است که ما به نیروی تطمیع یا تخویف عقل سلیم را کنار گذاشته به دنبال دیگران به راه افتاده ایم و دست نوازش و یا رشوه و یا احیاناً ترس از دیگران ما را از مبادی عقل سلیم نیز بیگانه ساخته است. حالا شما فرض کنید که یک قدرت شریر بیگانه به من یک مقدار پول داد و از من خواست که بمی را در یکی از نقاط مزدحم شهر کابل منفجر کنم و به شمول خود مشتی مردم بیگناه را به کام مرگ بفرستم؛ اگر من با قوانین ابتدائی عقل سلیم مجهز باشم نخست بر خویشتن نهیب می زنم که این رشوه است و غرور و استقلال شخصی مرا لکه دار می کند و دوم نیز از آنکه به خاطر گرفتن جان مشتی بیگناه به من پول می دهد می پرسم که برادر نه تو آنان را می شناسی و نه من زیرا آنان به فرمان یک تصادف محض در همان وقت در همان منطقه استند پس تو از مرگ آنان چه مقصودی را به دست می آری؟ و سوم نیز این که محکوم کردن اشخاص به مجازات و آن هم مجازات اعدام کاری نیست که ما اشخاص را بدون اینکه آنان را بشناسیم و به ایشان مجال دفاع بدهیم و یا خود صلاحیت قانونی داشته باشیم محکوم به اعدام نماییم.

یک راه نیز این است که پول مولی در کار نیست فقط احساس نفرت دینی را در انسان بر می انگیزند و برایش می گویند که بعد از انجام این عمل او مستقیم و بدون پُرس و پال و محاسبه در بهشت می رود و در آنجا هفتاد و دو حور به خدمت بالا و پایین تنه اش می رسند ولی آیا نعوذ بالله خدای بزرگ هم آنقدر با عدل و عقل بیگانه است که اشخاص را بدین شیوه مطلقاً غیر عادلانه محکوم و مجازات می کند و در پاداش کُشتن دیگران حور بخشی می کند.

می بینیم که آنچه با مبادی عقل سلیم جور نمی آید خدای بزرگ نیز که صاحب عقل مطلق است به هیچ وجه بر آن صحه نمی گذارد و خود نیز برای اهل کتاب خبر داده است که در دین خود مبالغه نکنند و نتیجه اینکه سوختاندن شهر روم به خاطر یک یا دو تن شوم در بارگاه الهی نیز پذیرفته نیست و این گونه افراط در قتل و کُشتار تف سر بالای است که پیش از دیگران و بیش از دیگران بر روی اسلام و مسلمانان می افتد و کسانی این کار را می کنند که به دلیل وسوسه شیطان های پول و قدرت دامن اسلام را با ننگ بی عدالتی می آلاینند. اگر ما ضعیف النفس نمی شدیم و تقوی و عزت نفس خود را لیلیم نمی کردیم کار ما بدین جا که کشیده است نمی کشید. همین امروز جامعه ما به اعراض گوناگون نوعی برتری جویی و فاشیزم گرفتار است. من اگر قوم خود را برتر از دیگران می دانم همان کار را می کنم که هیتلر می کرد؛ من اگر زبان خود را بهتر و برتر از زبان دیگران می دانم در عرصه زبان و فرهنگ در مرداب فاشیزم افتاده ام و تا وقتیکه ما گرفتار زد و خورد در میان خود استیم همسایگان بی مروت از نفاق ما استفاده می کنند.

مُرَوّت است نگهبان عاجزان و نه

دیت نخواسته هرگز کسی ز کشتن مور

همسایگان در بدترین حالت با ما بی‌مُرَوّتی می‌کنند و به جای اینکه مرهم گذار زخم‌های ما باشند نم‌کپاش دل‌های ریش ما استند و اما وقتی ما خود ملامت درجه یک باشیم نمی‌توانیم انگشت ملامت به سوی دیگران دراز کنیم. ما اگر خود را برای فروش به این یا آن عرضه می‌کنیم حق نداریم از دیگران شکایت کنیم که چرا ما را به خاطر منفعت خود می‌خَرند؟

حرف آخر اینکه دولت فاسد و رشوه خوار کنونی اعتماد خود را در میان مردم از دست داده است. رشوه خواری نفس‌های ما را چنان ذلیل ساخته است اگر ده لاری پُر از مواد منفجره را بیارند و به کشیکچی‌ها و محافظان امنیت ما پول بدهند؛ آنها نیم‌نگاهی هم بدان ده لاری نمی‌افکنند و می‌گویند ما ترنگ خود را خوش تیر می‌کنیم فلان لُق مردم که کُشته می‌شوند. من سخت اصرار می‌کنم که در کشور ما دستگاه‌های عدالت و قانون سخت مبتلای رشوه و فساد گردیده است. مگر فراموش کرده‌اید که یک لوی‌خارنوال با دبدبه و هیبت آمد که بیخ درخت رشوت را می‌خشکانم ولی همین که کیسه‌های خود را پُر کرد مانند کیکی خوشحال که از نوشیدن خون دیگران چاق شده باشد از صحنه پرید و غُت و غیب شد. دیگری را از جرمنی بُردند و او هم از این چور آباد سهم خود را گرفت و پا به گریز نهاد. آری من اصرار می‌کنم که دوسیه تمام رشوه‌خواران از الف تا (ی) و بدون استثناء به محاکمه بین‌المللی ارجاع گردد و صلاحیت توقیف‌شان نیز به انترپول یا پلیس بین‌المللی سپرده شود. یک لویه جرگه انتخابی زیر نظر ناظران بین‌المللی و بدون حضور قدرتمندان محلی و جنگسالار یک حکومت مبتنی بر صلاحیت‌های مسلکی و نه قومی به وجود بیارد و آن حکومت هر رشوت‌خوار را بدون استثناء و توسل به واسطه بازی چهار برابر رشوه‌ای که گرفته است جریمه بنماید و از راه کنترل جدی سرحدات جلو نفوذ تروریست‌های بین‌المللی را بگیرند برای تأمین این مقصود اگر احساسات را کنار بگذاریم ماکم از کم برای پنج سال آینده به حمایت بین‌المللی نیاز داریم. من شخصاً اگر ممکن باشد حضور قوای ملل متحد را در کشور ترجیح می‌دهم اما در هر حال قوای امریکا و ناتو هم باید وظایف مشخص داشته باشند و پیران فرتوت می‌کده سیاست را از صحنه کنار بگذارند زیرا که بدبختانه این کشور به دلیل وضع مساعد برای تندروان و افراط‌گرایان به کانون تروریسم بدل گردیده است و برای رهایی از این آفت به مراقبت‌های بیطرفانه ملل متحد و سازمان‌های خیریه بین‌المللی نیاز دارد. والله اعلم بالصواب. روز چهارشنبه ۳۱ ماه می ۲۰۱۷